

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

تصویر شماره ۱ - سید جمال واعظ اصفهانی



به علت دوستی با چند نفر به بابتی گری متهم شد و به همین مناسبت در اصفهان بیش از چند مجلس روضه به دست نیاورد لذا برای کسب درآمد و کار بیشتر راهی شیراز شد. در این سفر علاوه بر روضه خوانی و منبر، از طرف «شرکت اسلامی اصفهان» هم مأمور ترویج امتعه وطنی شده بود و به همین مناسبت کتابی به نام «لباس التقوی» در شیراز نوشت که با خط نستعلیق و چاپ سنگی به طبع رسیده است. سید جمال در شیراز به ملاقات «شعاع السلطنه» والی فارس رفت.

وی سید جمال را به مجلس روضه خوانی معرفی کرد و شخصاً به او کمک مالی نمود. ۳ سال در ماه و محرم و صفر سید جمال به شیراز می‌رفت و به اصفهان برمی‌گشت. چون شعاع السلطنه با قوام شیرازی مناسبات

دانشجویان آن مدارس نیز علم را برای رشد فکری و تزکیه نفس و خدمت به خلق فرا می‌گرفتند.

سید جمال در چنین زمانی خود را به اصفهان رساند و سال‌ها به تحصیلات ادامه داد. پس از آن که تحصیلات وی در معارف اسلامی قریب به اجتهاد شد، تمایل به وعظ و خطابه او را در سلک اهل منبر درآورد و در صف روضه‌خوان‌ها درآمد.

در همین زمان بود که با «ملک‌المکملین» و «مجدالاسلام کرمانی» و گروهی از طلاب روشنکر مأنوس شد، در دستگاه «آقا نجفی» و «ظل السلطان» راه جست و در مسجد نو برای نخستین بار صاحب منبر شد.

از همان آغاز کار، ذوق و قریحه سید جمال حرف‌های تازه‌ای بر زبان او می‌آورد، از سیاست حرف می‌زد، از زورمندان انتقاد می‌کرد، از زندگی مردم عادی حرف می‌زد در عین حال بیانش ساده و در حد فهم عامه بود؛ همین خصوصیات منبر او را رونق داد. در سال ۱۳۱۰ قمری ازدواج کرد، زندگی طلبگی را ترک گفت و در کوی بیدآباد در خانه کوچکی مسکن گزید.

ظل السلطان به وی محبت داشت و محبتش به سید جمال تا اندازه‌ای بود که وقتی «میرزا محسن‌خان مظفرالملک» مورد خشم ظل السلطان قرار گرفت، سید جمال از وی شفاعت کرد و خطایش بخشیده شد. سید جمال علاوه بر آنکه در منبر تازه کار بود

«سید جمال‌الدین واعظ همدانی» معروف به «سید جمال اصفهانی» فرزند «سید عیسی عاملی» است که نسبت به سادات جبل عامل می‌رساند در کوی دباغ‌خانه همدان محضر شرع داشته است. سید جمال در همدان به دنیا آمد و ۵ ساله بود که یتیم شد و همراه مادر خود راه تهران را در پیش گرفت.

در تهران چند سال به مکتب‌خانه رفت و خواندن و نوشتن را آموخت، سپس به راهنمایی مادر، نزد دایی خود به کارگاه بافندگی رفت و تا ۱۴ سالگی با این حرفه دستی مشغول بود و مختصر اجرتی به دست می‌آورد اما خوی و سرشت خانوادگی و استعداد و قریحه فطری، وی را به ادامه تحصیل ترغیب می‌نمود لذا بافندگی را رها کرده به کسب دانش همت گماشت و صرف و نحو و مقدمات عربی را تکمیل نمود.

در تصویر شماره ۱، سید جمال در حالی که عبای مشکی بر دوش و عبای یقه باز مشکی در بردارد دیده می‌شود، عمامه وی نیز مشکی است.

سید جمال در ۲۰ سالگی برای تحصیل رهسپار اصفهان شد. اصفهان در آن هنگام از مراکز علمی ایران به شمار می‌آمد و مدارس قدیمی در آنجا رونق داشت. مدرسان عالی‌مقامی در رشته‌های مختلف عقلی و نقلی، ادبیات، وعظ و خطابه به تدریس اشتغال داشتند و با کمال قناعت و تقوا به زندگی می‌پرداختند و برای دانش خود از دولت و ملت باج نمی‌خواستند؛



خوبی نداشت، سید جمال در منابر شیراز پس از تمجید از شعاع السلطنه از بیدادگری‌های قوام و اطرافیان‌ش که نمونه‌هایی بسیار در پیش چشم مردم داشت، سخن می‌گفت. این سخنرانی‌های او که محض خوشامد شعاع السلطنه بود، کینه خاندان قوام را برانگیخت و در سال سوم، عمال قوام به صد قتل وی برآمدند. به همین دلیل سید جمال از سفر به شیراز منصرف شد. در سفر سوم شیراز بعد از ماه سفر به عتبات رفت و از اماکن متبرکه دیدن کرد و قریب یک‌ماه در نجف نزد عموی خود «سید اسماعیل صدرعاملی مجتهد» به سر می‌برد.

در تصویر شماره ۲، شعاع السلطنه را در حالی که لباس سیاه از جنس پشم ساده با نشان‌های افتخار روی سینه دارد، مشاهده می‌شود.

سید جمال در سال ۱۳۲۰ قمری رهسپار تبریز شد و به حضور «محمدعلی میرزا ولیعهد» رفت. ولیعهد به سخنوری و حسن محاوره سید جمال علاقه‌مند شد و به او عبا، انگشتر و مبلغی پول اهدا کرد.

در این زمان که مظفرالدین‌شاه با همراهان خود مرتب به اروپا سفر می‌کرد، همراهان با مشاهده ظاهر مردم و طرز لباس پوشیدن آنها تمایل پیدا می‌کردند که از البسه خارجی استفاده کنند و مانند آنها کت و شلوار فاستونی و گاباردین بپوشند لذا در مراجعت از فرنگ البسه خارجی می‌خریدند و همراه خود به ایران می‌آوردند.

هنرمندان و طراحان ایرانی تصمیم گرفتند نوع لباس‌ها را دیده و لمس کنند و به فکر تهیه آنها برآیند اما به دلیل تهیه لباس‌های مزبور با ماشین‌های ریسندگی و بافندگی، ایرانیان به زحمت می‌افتادند چون به وسیله دست تهیه چنین نخ‌ها و پارچه‌هایی بسیار دشوار بود و سرعت تولید نیز بسیار پایین بود با این حال تعدادی از هنرمندان برای عقب نماندن از قافله تولید شروع به فعالیت نمودند و چرخ‌های جدید به کار گرفتند، به تدریج به تولید چنین پارچه‌هایی پرداختند و با توجه به سابقه هزار ساله تولید پارچه

و لباس در ایران نوعی بهتر و زیباتر با ابتکارات جدیدتر اما با سرعت کمتر تهیه و منظور خود را عملی کردند.

سید جمال به دلیل توجه ولیعهد در تبریز هم مجالس بسیاری به دست آورد و مانند شیراز، کار او رونق گرفت. در سال ۱۳۲۰ قمری ولیعهد به او خلعت داد و به «صدر المحققین» ملقب نمود. خرج سفر کافی در اختیارش گذاشت و سید جمال هم از دعا و ثنای ولیعهد در منابر مضایقه نمی‌کرد و مکارم او را می‌ستود.

ظل‌السلطان که داعیه سلطنت داشت، وقتی از توجه محمدعلی میرزا به سید جمال مطلع شد برای آن که او را به سوی خویش جلب کند و از بیان و زبان او به سود خود استفاده نماید به وسیله «میرزا اسداله خان وزیر» که از سران بابی بود و با سید جمال دوستی داشت خلعت و لقب «صدرالواعظین» و مبلغی پول برای او فرستاد.

در سال ۱۳۲۱ قمری سید جمال از تبریز به تهران بازگشت ولی هنگامی که عازم حرکت اصفهان شد، در این شهر بلوای مذهبی برپا شده و چندین بابی و بهایی را حد زده و به قتل رسانیدند. سید جمال که به ناحق متهم به بابی‌گری بود، جرئت نکرد به اصفهان بازگردد به خصوص که رساله «رویای صادقه» در این اوقات بر

ضد آقا نجفی و ظل‌السلطان منتشر شده بود و با آن که نویسنده اصلی آن رساله «مجدالاسلام کرمانی» بود ولی رساله را به سید جمال نسبت دادند به همین مناسبت حمایت ظل‌السلطان و آقاجنقی هم از وی سلب گردید به این ترتیب رفتن به اصفهان برایش خطرناک بود لذا سید جمال در تهران ماند و همسر و فرزند خود را به تهران آورد. سید جمال پس از یک‌سال اقامت در تهران به «حاج سید ابوالقاسم امام جمعه» نزدیک شد و منبر مسجدشاه در اختیار او درآمد و جای «سید عبدالحسین عرب» را گرفت.

سید جمال چون ساده حرف می‌زد، مطالب جدید و تازه سیاسی را با لهجه اصفهانی بر زبان می‌راند و باب ذوق مردم کوچه و بازار موعظه می‌کرد، منبر او در تهران رونق کم‌نظیری به دست آورد. هر شب صدها نفر برای شنیدن موعظه او حاضر می‌شدند به خصوص در ماه رمضان و شب‌های عزاداری، مستمعان وعظ سید جمال به چند هزار نفر بالغ می‌شد که از در و بام مسجد شاه هجوم می‌آوردند. دو سال به همین منوال گذشت و سید جمال در تهران به اندازه کافی معروف شد.

در سال ۱۳۲۳ قمری به دنبال واقعه تنبیه بازرگانان محتکر از طرف حکومت تهران، «سید محمد طباطبایی»، «سید عبدالله بهبهانی» و جمعی از روحانیون و بازرگانان به‌عنوان اعتراض به رفتار «علاءالدوله» حاکم تهران» به دعوت امام جمعه در مسجد شاه حضور یافتند و گروهی انبوه از مردم به‌عنوان همدردی جمع شدند. امام جمعه و سید عبدالله برای آن که مردم را در جریان حادثه بگذارند به سید جمال اشاره کردند که بر منبر رفته و واقعه تنبیه بازرگانان را مطرح نماید.

سید جمال از بین عین‌الدوله از رفتن به منبر خودداری کرد ولی اصرار امام جمعه او را جرئت داد. او که مجلسی عالی و بهانه مناسبی برای بیان مکنونات ضمیر خود

به دست آورده بود، به منبر رفت و پس از خواندن و تفسیر آیه‌ای از قرآن و ذکر مقدمه‌ای در توضیح موجبات اجتماع آن روز با اشاره سیدعبداله از کارهای علاءالدوله و «مسیو نوز- رئیس گمرک» به سختی انتقاد کرد و دنباله سخن را به این جملات رسانید «علیهحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بیغرضانه علماء را خواهد شنید و الا اگر...»

همین که حرف سیدجمال به اینجا رسید، امام جمعه که پی بهانه می‌گشت تا آشوبی را که بر ضد دولت به پا شده بود، خاموش کند به یکبار بانگ بر آورد: «ای سید بی‌دین، ای لامذهب، بی‌احترامی به شاه کردی. ای کافر، ای بابی، چرا به شاه بد می‌گویی؟» سید جمال در بالای منبر متحیر شده گفت: «این قضیه شرطیه است من بی‌احترامی به شاه نکردم عرض کردم والا، یعنی اگر!» سید جمال بر منبر مشغول این توضیحات بود ولی امام جمعه مهلت نداده و فریاد زد «بکشید پایین این بابی را» ناگهان جمعی با چوپ، چماق و قمه به مسجد هجوم آوردند. شب بود و هوا تاریک، این جنجال و فریادها مردم را به وحشت انداخت و هر کسی سراسیمه از گوشه‌های می‌گریخت.

سید جمال در این وقت از تاریکی استفاده کرده و به زاویه‌ای رفته با نهایت خوف، متحیر ایستاده بود. قداره‌بندها قصد حمله و اهانت به سیدعبداله را داشتند ولی سیدمحمد طباطبایی ملتفت شده چند نفر را به حفاظت سیدعبداله گماشته او را برهنه پا به مدرسه خان مروی رساندند. خود طباطبایی هم با پای برهنه به منزل رفت زیرا کفشدارها فرار کرده بودند و کفش آنها گمشده بود. در دالان مسجد شاه «آقا عبدالهادی طباطبایی» سید جمال را دیده او را از مهلکه نجات داد و به خانه طباطبایی رساند. سید جمال در بالاخانه منزل طباطبایی بود ولی

از شدت ترس، حالش به کلی دگرگون شد. «ناظم‌الاسلام کرمانی- نویسنده کتاب تاریخ بیداری ایرانیان» که محرر طباطبایی بود سید جمال را به خانه خود برد و نزدیک یک‌ماه از او نگهداری می‌کرد و موجبات ملاقات همسر و فرزند و بعضی دوستانش را نیز مهیا کرد.

در این مدت، حادثه مهاجرت روحانیون به بارگاه حضرت عبدالعظیم (ع) پیش آمده بود. دبیر حضور- قوام السلطنه منشی عین‌الدوله به وسیله مجدالاسلام کرمانی از محل اختفای سید جمال آگاه شد، کاغذی ظاهراً به منظور تأمین به وی نوشت. این کاغذ و آشکار شدن محل سید جمال، او را ناراحت کرد لذا به منزل یک بازرگان اصفهانی و شبی دیگر به خانه «حاج میرزا یحیی دولت آبادی» رفت و باز به کلبه ناظم الاسلام مراجعه کرد.

تولید پارچه‌های مشکی در اروپا چون به صورت صنعتی تهیه می‌شد به راحتی و به وفور در دسترس بافندگان و تولیدکنندگان پارچه قرار داشت. آنها پارچه خارجی را به فروش می‌رساندند ولی ثبات پارچه‌های خارجی در مقابل آفتاب و شست‌وشو کمتر از پارچه‌های ایرانی بود چون ایرانیان با مخلوط کردن پوست انار و گردو و جوشاندن ممتد آنها به رنگ مشکی دسترسی پیدا می‌کردند و با استفاده از نمک‌های معدنی و حرارت یکسان به رنگ مشکی ثابت و شفاف دسترسی داشتند به همین لحاظ پارچه‌های ایران شفاف‌تر و با ثبات بیشتر بود.

چند روز قبل از خاتمه تحصن، سید جمال در لباس مبدل به اتفاق ناظم‌الاسلام و معین‌العلماء شبانه به پناهندگان ملحق شد ولی در آنجا برای پرهیز از افزایش اختلاف میان دولت و روحانیون، از منبر رفتن سید جمال جلوگیری شد و او در خانه «معمد التولیه» منزوی بود. پس از آن که تحصن‌کنندگان در پیشبرد هدف خود تا

اندازه‌ای موفقیت حاصل کردند به همراه سید جمال به تهران بازگشتند.

چون ماه محرم نزدیک بود، برای جلوگیری از موعظه‌های موثر و تحریک‌کننده سید جمال، عین‌الدوله به «نیرالدوله- حاکم جدید تهران» دستور داد که سید جمال را برای ماه محرم به قم تبعید کند.

نیرالدوله شرحی به «شیخ مرتضی آشتیانی» نوشت و از او خواست که سید جمال را محترمانه و به میل خود تهران را به مقصد مشهد یا قم ترک کند. شیخ مرتضی کاغذ را نزد سید جمال فرستاد و او متعهد شد در ماه محرم موعظه نکند ولی عین‌الدوله نپذیرفت. جمعی از طلاب به سید عبداله بهبهانی متوسل شدند. بهبهانی، «شیخ مهدی واعظ» را نزد عین‌الدوله فرستاد و خواهش کرد از تبعید سید جمال صرفنظر کند ولی عین‌الدوله قبول نکرد و تهدید کرد در صورت عدم خروج سید جمال از تهران او را نابود خواهیم کرد اما قبول داد پس از عاشورا وی را به تهران بازگرداند و یک هزار تومان پول و یک کالسکه از طرف شاه در اختیارش قرار گیرد؛ سید جمال نپذیرفت. ۷۰ تومان پول قرض کرد و در یک کالسکه کرایه به اتفاق «میرزا محمد علی» به قم رفت.

شیخ مهدی واعظ و چند طلبه تا بیرون دروازه او را بدرقه کردند. سید جمال همگام خداحافظی به طلاب گفت: «من می‌روم اما عین‌الدوله باید بداند که آنچه را باید بشود خواهد شد و ظلم او دوام نخواهد کرد.» سید جمال ایام عاشورا را در قم به حال انزوا گذراند و تنها دو شب به منبر رفت ولی بیانات او از بحث مذهبی و ذکر مصیبت تجاوز نکرد.

چندتن از روحانیون درباره تبعید سید جمال به شاه شفاعتنامه نوشتند و شاه به عین‌الدوله دستور داد از او رفع مزاحمت کنند مخصوصاً به عین‌الدوله گفته بود: «خوب نبود سید اولاد پیغمبر را در ماه محرم از خانه



بیانات او شد و خیلی با وی مهربانی کرد، سپس امیرافخم دستور داد او را در ۴۷ سالگی خفه کردند.

برای خفه کردن سیدجمال، امیرافخم یکی از نوکرهای خود را که سید بود مامور کرده بود: «کشتن سید به دست عام گناه دارد ولی اگر قاتل و مقتول هر دو سید باشند روز قیامت نزد جدشان از عهده یکدیگر برمی آیند!»

سیدجمال در آخرین نامه ای که از زندان بروجرد برای فرزند ارشدش (سیدمحمدعلی جمالزاده- نویسنده مشهور معاصر که در آن موقع برای تحصیل به بیروت رفته بود) نوشت خود را «شهید راه وطن» نامید و انگشت و مهر خود را به وسیله رضاعلی برای او فرستاد و سفارش کرد در حق رضاعلی احسان کند.

سیدجمال در علوم شرعی تحصیلاتش قریب به اجتهاد بود. در علوم ادب و نویسندگی دست داشت و در فن خطابه توانا بود به طوری که او را از حیث فصاحت و نفوذ کلام و قدرت بیان یکی از بزرگترین خطیبان مشروطه ایران دانسته اند. او در بیدار کردن افکار مردم سهمی بسزا دارد. موعظه او ساده و سیاسی بود و حرفهای تازه و مطالب جالبی به زبان می آورد و مردم را به زورمندان می شوراند. وی وسعت مشرب داشت و با فرقه های مختلف در صلح و صفا بود. گاهی از درویشی دم می زند. وقتی با بایی ها و ازلی ها نرد دوستی می باخت به همین مناسبت به ناحق او را بایی و ازلی معرفی کردند و متهم به فساد عقیده و بی دینی شد. سیدجمال چون در آزادیخواهی صداقت داشت با آنکه از شاه و رجال مستبد هم برای معیشت عائله خود پول می گرفت اما راه خود را می پیمود و افکار آزادیخواهانه خویش را به پول نمی فروخت. مردی وارسته بود و به فقیران و زیردستان سخاوتمندانه کمک می کرد.

مهاجرت به قم شدند. سه روز بعد شیخ فضل اله نوری نیز با جمعی از اطرافیان خود مهاجرت کرد با آن که او با دولت مناسباتش خوب بود ولی همدردی با روحانیون و آزادی خواهان را بر رضایت دولتیان ترجیح داد.

پیوستن او به مهاجران، موجب ضعف دولت و نیرومندی روحانیون گردید و چون سرانجام این مهاجرت منجر به صدور فرمان مشروطه شد، خدمت شیخ فضل اله نوری را در میان نباید فراموش کرد.

این تحصن که یک ماه طول کشید منجر به عزل عین الدوله و زمامداری میرزا نصراله خان مشیرالدوله و صدور فرمان مشروطه شد. روحانیون از مهاجرت بازگشتند، عدالت خواهان و متحصنان هم ترک تحصن گفتند و کلمه «مشروطه» را هم در ایام تحصن یاد گرفته و به جای عدالتخانه انتخاب کردند.

در وقایع مهاجرت از سیدجمال اطلاعی نداریم. معلوم نیست او چرا به اتفاق روحانیون به قم نرفت. بعضی نویسندگان «سید جمال افجه ای مجتهد» را که به قم مهاجرت کرده با سیدجمال اشتباه کرده اند. در این یک ماه از وی در تهران خبری نداریم و هیچ موعظه یا همدردی درباره مهاجران از او شنیده نشده یا آن که در جایی یادآوری نگردیده است....

باری پس از آن که محمدعلی شاه به تخت سلطنت نشست و مجلس شورای ملی را به توپ بسته و بساط مشروطیت را برانداخت و دستور دستگیری و قتل مشروطه خواهان را صادر کرد، سیدجمال واعظ پنهان شد و قصد رفتن به عتبات عالیات را نمود.

در همدان نزد مظفرالملک حاکم همدان که از مریدان او بود رفت اما محمدعلی شاه دستور قتل سیدجمال را صادر کرده بود. مظفرالملک او را تحویل امیر افخم حاکم بروجرد داد.

سیدجمال چند ماه در بروجرد زندانی بود. شخصی به نام رضاعلی در زندان شیفته

خویش تبعید کنی» عین الدوله مقتدر در برابر پادشاهی ضعیف مانند مظفرالدین شاه می توانست مقاومت کند و به دستور او درباره بازگشت سید جمال اهمیت ندهد ولی چون شخصاً هم به سیدعبداله و سیدمحمد قول داده بود بعد از عاشورا وی را بازگرداند به وعده خود عمل کرد و اجازه بازگشت به سید جمال را داد.

سید جمال چون منبر مسجد شاه را از دست داده بود از این پس در مسجد شیخ عبدالحسین، مسجد سیدعزیزاله و مسجد جمعه موعظه می کرد و انتقادات سیاسی را با ملایمت در ذکر مصیبت می آمیخت و متلک های شیرین اصفهانی را در بیانات خود به کار می بست و دم از قانون و عدالتخانه می زد.

در همین اوقات سید جمال در اندرون سلطنتی نیز روضه خوانی می کرد و لحن بیاناتش در اندرون سلطنتی بسیار ساده بود به ذکر مصیبت و مظلومیت خاندان علی (ع) و امام حسین (ع) اکتفا می نمود و منبر خود را مطابق معمول با «دعای پادشاه اسلام پناه» به پایان می رساند.

به تدریج اوضاع متشنج تهران آشفته تر شد، به دنبال بیانات توهین آمیز و شدیداللحن «شیخ محمد سلطان المحققین» دستور دستگیری او از طرف عین الدوله صادر شد. دستگیری شیخ محمد منجر به زد و خورد میان طلاب و سربازانگردید و حادثه قتل سید عبدالحمید طلبه پیش آمد.

مردم آزادیخواه، طلاب و روحانیون تهران به عنوان اعتراض در مسجد جمعه اجتماع کردند. مخالفت با عین الدوله به اوج رسید و تظاهرات موثری از طرف مردم در حوالی بازار روی داد. در مجلس ختم سیدعبدالحمید به دستور «نصرالسلطنه» سربازان مردم را به گلوله بستند و جمعی بیگناه مقتول و مجروح شدند. مسجد محاصره شد، بهبهانی، طباطبایی و سایر روحانیون مقاومت تحسین آمیزی نمودند ولی عاقبت ناچار به